

بررسی ساختار روایی سه داستان از تاریخ بیهقی بر مبنای الگوی کنش گرماس*

فهیمة خراسانی^۱

دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

دکتر غلامحسین غلامحسین زاده

دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

تاریخ بیهقی، اگرچه یک اثر تاریخی است، یکی از شاهکارهای ادب منثور فارسی به شمار می‌رود که پس از حدود هزار سال از تاریخ نگارش آن، هنوز هم خوانندگان بسیاری آن را با لذت و اشتیاق فراوان می‌خوانند و نویسنده آن را تحسین می‌کنند. حال آنکه حقیقتاً نام بسیاری از کتب‌های تاریخی همدوره و هم‌عرض آن را کمتر شنیده‌اند. فرض این مقاله درباره چرایی این توفیق است؛ تاریخ بیهقی، اگرچه یک کتاب تاریخی است، از مرحله متون تاریخی عبور کرده و به حوزه متون ادبی و داستانی وارد شده است. روش برگزیده شده برای بررسی این فرض، الگوی کنش گرماس (از نظریه پردازان مشهور روایت و معناشناسی ساختارگرا) است و نمونه‌هایی که از کتاب تاریخ بیهقی برای این بررسی انتخاب شده‌اند، داستان‌های بوبکر حصیری، افشین و بودلف و خیشخانه است.

الگوی کنش شامل دو عامل است: کنشگر، هدف فرستنده، گیرنده، یاری دهنده و بازدارنده. کنشگر، نقش اصلی را دارد و سایر عوامل با توجه به رابطه‌ای که با کنشگر اصلی دارند، روند داستان را پیش می‌برند.

بررسی متون منتخب بر مبنای مربع معناشناسی و زنجیره‌های روایی موجود در داستان و سیر شکل‌گیری معنا در آنها، مطابقت این متون را با الگوی کنش گرماس - که معیار سنجش متون داستانی است - تأیید کرده و فرض مقاله را به اثبات رسانده است.

کلید واژه‌ها: تاریخ بیهقی، الگوی کنش، گرماس، نقد ادبی، ساختار روایی، تقابل دوگانه.

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۳/۲۹ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۰/۸/۷

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: tooska_fahimeh@yahoo.com

مقدمه و بیان مفاهیم

یکی از روش‌های مشهور نقد ادبی که در قرن بیستم به وجود آمد، نقد ساختارگرا است که از بطن زبانشناسی جدید (سوسوری) و فرمالیسم سر برآورد؛ فرمالیست‌های روس با توجه دقیقی که به فرم و شکل اثر ادبی نشان دادند، راه را برای ساختارگرایی باز کردند و سرانجام این شیوه، در مکتب پراگ به وسیله منتقدانی همچون یاکوبسون (Jakobson)، لوی استروس (Strauss)^۲ و ولادمیر پراپ (Propp)^۳ به اوج شکوفایی خود رسید، و در سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ ساختارگرایی وارد فرانسه شد. در واقع «ساختارگرایی فرانسوی، بخصوص آرای تودوروف (Todorov)^۴، گریماس (A.J.Greimas)^۵، بارت (Barth)^۶ اولیه و دیگران از دهه ۱۹۶۰ به بعد و البته تحت تأثیر صورت‌گرایان روس، بخصوص ولادیمیر پراپ و اثر معروف او ریخت‌شناسی قصه‌های پریان و همچنین زبانشناسی سوسوری تا مدتها بر محافل فکر جهان مسلط بود.» (سجودی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۳) «در کنه ایده ساختارگرایی، ایده نظام جای دارد: وجودی کامل و خود تنظیم گر Self-regulating که با دگرگون کردن ویژگی‌هایش در عین حفظ ساختار نظام مند خود، با شرایط جدید سازگار می‌شود.» (اسکولز، ۱۳۸۳، ص ۲۷)

متون ساختارگرا همچون پارول‌هایی هستند که همه از یک نظام معین پیروی می‌کنند. «ساختارگرایان با توجه به تمایزی که فردینان دوسوسور بین زبان و گفتار قائل شده است، می‌گویند هرچند مطالعه گفتار که در سبک‌شناسی مطرح است مهم است اما اصل مطالعه قوانین و ساختار زبان است که در ذهن است.» (شمیسا، ۱۳۷۸، ص ۱۷۹)

آلژیرداس ژولین گریماس که یکی از مهمترین نظریه پردازان معناشناسی ساختارگرا است، نظریه روایت‌شناسی خود را بر پایه کار پراپ در مورد ریخت‌شناسی حکایت پریان، قرار داد ولی سی و یک نقش کارکردی پراپ را به شش نقش کاهش داد و آن را به صورت تقابل‌های دوتایی «فاعل، مفعول/فرستنده، گیرنده/یاری دهنده، بازدارنده» ارائه کرد و الگوی کنش (Actant)^۷ نامید، این شش عامل به صورت زیر نیز ارائه می‌شوند:

فرستنده فاعل یاری‌دهنده
گیرنده مفعول بازدارنده

البته باید توجه داشت که عوامل مذکور در مقام نقش عمل می‌کنند و کاری به محتوا ندارند، در نتیجه ممکن است یک شخصیت در حوزه دو عامل مختلف عمل کند، یا دو شخصیت در یک عامل ظاهر شوند.

گریماس در این خصوص معتقد است «محتوای کنش‌های ما دگرگون شدنی است، کنشگرها نیز تفاوت می‌کنند، اما آنچه تغییر نمی‌کند، ساختار نهایی است؛ همان‌طور که کاربردهای زبانی در «گفتار» کاربرندگان زبان، یعنی کنشگرهای متفاوت، سرانجام اصل وجود یک «زبان» نهایی و تجریدی را ثابت می‌کند.» (احمدی، ۱۳۸۸، ص ۳۳۳) «گریماس بی‌شک از نوشته‌های پراپ بیشترین سود را برد. اما رویکرد او به این آثار خالی از انتقاد هم نبود. او درحالی که همچون پراپ در پی دستور زبان روایت بود، داستان را همچون ساختاری معناشناسانه در نظر گرفت و پیچیدگی‌های درهم شدن کارکردها را برشمرد.» (احمدی، ۱۳۸۷، ص ۳۳۴)

شایان ذکر است که: «اندیشه‌های سوسور و یاکوبسن درباره نقش دلالت گرایانه بنیادی تقابل‌های دوشقی در شکل دادن به افکار ژولین گریماس اهمیت بسیار داشته است. در این نظریه هر زنجیره روایت با به کارگیری دو عامل نقشی که باید با هم متقابل یا معکوس باشند، به منش ادراکی انسان عینیت می‌بخشد، و همین رابطه متقابل یا تضاد سبب خلق کنش‌های بنیادی گسست و پیوست، از قبیل هجر و وصل، قهر و آشتی و مانند اینها می‌شود.» (سجودی، ۱۳۷۷، ص ۱)

«نشانه‌شناسی گریماس مصرانه با این اعتقاد همراه است که ساختار مقدّم م بر معناست: فرآیند خلق معنا نخست به صورت تولید گفته‌ها و ترکیب آنها در سخن صورت نمی‌گیرد؛ این فرآیند در مسیر خود، به وسیله ساختارهای روایی بارور می‌شود و همین ساختارها هستند که سخن معناداری را که در گفته‌ها بیان شده است، تولید می‌کنند.» (مکاریک، ۱۳۸۵، ص ۱۷۸)

گریماس در هر متنی معتقد به وجود یک ژرف ساخت و یک روساخت است؛ در ژرف ساخت مفاهیمی انتزاعی و ساختارهایی معنایی وجود دارند که معنا را به صورت عینی و ملموس در روساخت متن تولید می کنند، از اینرو روشن کردن چگونگی تولید و دریافت معنا در معنی شناسی اهمیت ویژه ای دارد. برای بررسی ژرف ساخت، بحث مربع معناشناسی را به کار می گیرد که مفاهیم انتزاعی و کلی داستان در آن قابل بررسی هستند، به بیان دیگر، وی برای نمایاندن تضادها و نقیضه هایی که در متن حضور دارند از مربع معناشناسی استفاده می کند، او در این مربع «نقضها را در برابر متضادها قرار می دهد و این دو واحد معنایی به وسیله اضلاع مربع به هم مربوط می شوند» (اخوت، ۱۳۷۱، ص ۶۵) و به این ترتیب سیر شکل گیری معنا نشان داده می شود. و برای بررسی روساخت متن، نحو روایت را مورد بررسی قرار می دهد که در حوزة معناشناسی روایتی قرار می گیرد، در این سطح: «مقوله های انتزاعی که در ژرف ساخت در مربع معناشناسی نمود پیدا کرده اند، از سیر زایشی، به شکل تنش های ناب در روساخت ظاهر می شوند که گریماس، آنها را نقش های عاملی یا کنشگر می نامد.» (بابک معین، ۱۳۸۲، ص ۱۸۱) در حقیقت هر متنی دارای یک سیر زایشی است که در آن از ژرف ساخت به سوی روساخت سیر می کند و وظیفه منتقد (نشانه معناشناس) این است که در ساختار متن، چگونگی شکل گیری معنا و سیر زایشی داستان را نشان دهد. «در پائین نظریه گریماس، همچون هر نظریه جدی دیگری که به مسئله معناشناسی پرداخته باشد، تقابلی میان «درون بود» و «نمود» وجود دارد.» (کالر، ۱۳۸۸، ص ۱۵۵) که همان ژرف ساخت و روساخت است.

پیشینه بحث

در زمینه بررسی متون از طریق الگوی کنش گریماس تا کنون پژوهش هایی صورت گرفته است، حمیدرضا شعیری در کتاب «مبانی نشانه شناسی نوین (۱۳۸۱)» به بررسی یک داستان عامیانه از این منظر پرداخته است؛ همچنین محمدهادی محمدی و

علی عباسی نیز در کتاب «صمد ساختار یک اسطوره (۱۳۸۱)»، به بررسی ساختار قصه‌های صمد بهرنگی از این منظر پرداخته اند. فاطمه کاسی نیز داستان پادشاه سیاهپوش را از منظر بارت و گریماس (۱۳۸۷) بررسی کرده است.

تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی تألیف ابوالفضل بیهقی یکی از مشهورترین آثار تاریخی ایران (مخصوصاً دوره غزنوی) و یکی از شاهکارهای ادب فارسی است که نویسنده آن تاریخ و داسلف را در هم آمیخته و چنان ساختار روایی منسجمی به اثر خویش بخشیده است که امروزه با معیارهای مباحث جدید ادبی-روایی بخوبی قابل تحلیل و بررسی است. نگارندگان در اینجا سه نمونه از وقایع آن را - بوبکر حصیری، افشین و بودلف و داستان خیشخانه- مورد بررسی قرار داده‌اند. بیهقی این رویدادها را به گونه ای روایت کرده است که اگر امروز آن را بر اساس معیارهای مختلف نقد ادبی و از جمله الگوی گریماس نقد و تحلیل کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که روایت‌های مذکور از ویژگی‌های یک متن ادبی و داستانی موفق برخوردارند، اگرچه اساس آنها بر نقل وقایع تاریخی استوار است و هدف آنها گزارش یک معنای از پیش تعیین شده است، روند روایت‌های این کتاب به گونه‌ای سامان یافته که در آن استحکام ساختاری بر معنا پیشی گرفته است، این امر ناشی از هنر بیهقی در شیوه تاریخ‌نگاری و تلفیق آن با اصول داستان‌پردازی است، زیرا وی در نقل وقایع تاریخی کوشیده است، با توصیف رفتار کنشگران متفاوت و پررنگ کردن تضادها و تقابل‌ها، معنا را در یک ساختار منسجم، روح و تأثیر ببخشد و اثر خویش را ماندگار سازد. در این تحقیق، داستان بوبکر حصیری به طور کامل بر طبق الگوی گریماس بررسی می‌شود و دو داستان دیگر بطور خلاصه و بیشتر در قالب نمودار بررسی می‌شوند.

واقعۀ تاریخی بوبکر حصیری

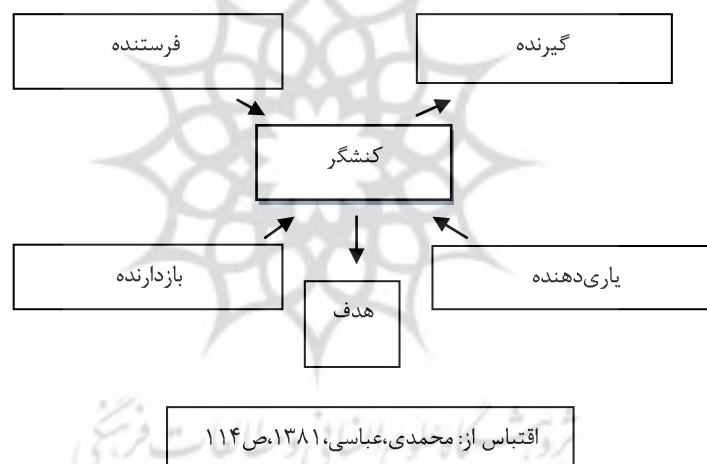
حکایت از این قرار است که خواجه احمد حسن میمندی در دورۀ سلطان محمود وزیر بود، اما به زندان افتاد، در زمان سلطان مسعود دوباره به وزارت رسید و به انتقام گرفتن از دشمنان سابقش از جمله بوبکر حصیری مشغول شد. یک روز بوبکر در حالی که مست بود، خطاب به یکی از چاکران خواجه به وی (خواجه) دشنام داد، خواجه از این فرصت استفاده کرد و از سلطان خواست تا بوبکر را تنبیه کند، سلطان نیز از آنجایی که تازه مقام وزارت را به خواجه واگذار کرده بود، بناچار برای نگاهداشت و احترام او، دست خواجه را باز گذاشت، ولی از طرف دیگر چون بوبکر از هواداران سلطان بود، و سلطان مایل نبود آزاری به او برسد، مخفیانه رئیس دیوان رسالت (بونصر مشکان) را نزد خواجه فرستاد تا حتی المقدور از جانب خودش (و در صورت ضرورت از جانب سلطان) میانجی‌گری کند تا خواجه، بوبکر را ببخشد و سرانجام بعد از کش و قوس‌های فراوان، با وساطت بونصر مساله تمام می‌شود و خواجه احمد - با اکره - حصیری را عفو می‌کند. حال به نقد و تحلیل این داستان می‌پردازیم:

الگوی کنش

الگوی کنشگران که مربوط به ژرف ساخت متن است، در این رویه که در حکم نحو روایت است، ارتباط کنشگران یا عامل‌های داستانی با هم مطرح می‌شود. چنانکه گفت ه شد الگوی کنش گریماس دارای شش عامل نقشی است : فاعل، مفعول، فرستنده، گیرنده، یاری‌دهنده، بازدارنده. در واقع گریماس « از ساختار فاعل - فعل - مفعول در جمله به یک الگوی کنش رسید و آن را به عنوان مبنای ساختارهای داستانی ارائه کرد. » (چندلر، ۱۳۸۷، ص ۱۵۰)

پراپ از نخستین منتقدانی است که به شناسایی نقش‌های روایی اقدام کرد. وی معتقد بود که در ساختار قصه‌های پریان روسی، هفت نقش روایی وجود دارد اما اصرار داشت که این نقش‌ها نسبت به سی و یک نقش اصلی یا انواع واقعه که او آنها

را محور اصلی یا سائق اصلی همه قصه‌ها می‌دانست، تبعی هستند، اما گریماس این طرح را پیشنهاد می‌کند که در آن وقایع نسبت به شخصیت‌ها تبعی هستند (تولان، ۱۳۸۶، ص ۱۵۰) در واقع گریماس کار پراپ را کامل می‌کند، ولی سی و یک کاربرد پراپ را به شش نقش کاهش می‌دهد و آنها را در قالب سه تقابل دوتایی مطرح می‌کند. «فاعل» در حکم کنشگر اصلی است، «مفعول» موضوع و هدفی است که کنشگر به دنبال آن است، «گیرنده» کسی است که از کنش کنشگر سود می‌برد و «فرستنده» کنشگر را به دنبال خواسته یا هدفی می‌فرستد، «بازدارنده» کسی است که از رسیدن کنشگر به شیء ارزشی جلوگیری می‌کند و «یاری‌دهنده» کسی است که کنشگر اصلی را در رسیدن به هدف یاری می‌دهد؛ بر این اساس، رابطه کنشگر اصلی را با سایر کنشگران می‌توان مطابق جدول زیر نمایش داد:



جهت پیکان‌ها نشان دهنده رابطه کنشگر اصلی با سایر کنشگران است. باید گفت که این کنشگران تنها فرد یا شخص خاصی نیستند، بلکه گاهی کهن است انگیزه، احساس و دیگر نیروهای درونی کنشگر اصلی (در مقام گیرنده، فرستنده، یاری دهنده و یا بازدارنده) ایفای نقش کنند. حتی ممکن است که کنشگر نیروی یاری دهنده نداشته باشد که در داستان‌های مورد بررسی به چنین نمونه‌هایی اشاره می‌شود.

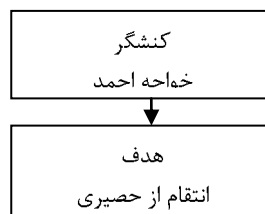
واقع تقابل‌های دوگانه‌ای که در این الگو مشاهده می‌شود، لزوماً به معنای حضور همه عوامل نیست، در حقیقت این شش عامل شخصیت‌های منفرد نیستند، بلکه اصول انتزاعی هستند که قبل از شخصیت پردازی؟؟؟؟ وجود دارند، «کنشگرها در هر روایت بنابر کارکرد خود، یعنی بر اساس قانون شکل کار می‌کنند نه بر پایه قانون محتوا؛ از اینرو گریماس اصطلاح «آکتانت» را ساخت و به کار برد و از واژه آشنایی آکتور استفاده نکرد. زیرا می‌خواست اهمیت کارکرد یا نقش ویژه کنشگر را مشخص کند. در یک داستان، دو شخصیت متفاوت می‌توانند نقش ویژه یکسانی نسبت به کنشگر دیگر داشته باشند و در مواردی یک شخصیت، نقش‌های متفاوتی را بر عهده می‌گیرد» (احمدی، ۱۳۸۷، ص ۳۳۳)

در بررسی روساخت متن، به بررسی فرایند روایت پرداخته می‌شود که خود شامل چهار مرحله است: مرحله عقد قرارداد، مرحله توانشی، مرحله کنشی و مرحله ارزیابی. در مرحله «عقد قرارداد» فرستنده، فاعل را به سوی یک عامل ارزشی که همان مفعول است سوق می‌دهد، در مرحله «توانشی» فاعل باید از توانایی لازم برای رسیدن به مفعول برخوردار باشد و در همین مرحله است که نقش افعال مؤثر خواستن، بایستن، توانستن و دانستن مطرح می‌شود، یعنی کنشگر فاعلی باید خواستار انجام عمل باشد و به طور اجبار این کار را انجام دهد و توانایی و روش انجام آن را نیز بداند، بعد از اینکه به این عوامل دست یافت وارد مرحله «کنشی» می‌شود و پس از انجام عمل، عامل فرستنده دوباره ظاهر می‌شود و به «ارزیابی» عمل کنشگر می‌پردازد و مطابق آن به او پاداش یا جزا می‌دهد. «با تأمل در طرحواره فرایند روایی گریماس متوجه می‌شویم که در اکثر داستانها روند حاکم بر حرکت متن به گونه‌ای است که همه چیز از یک نقصان آغاز می‌شود و سپس با عقد قرارداد یا پیمان، وارد مرحله کنش می‌گردد. در پایان این مرحله نیز فعل‌الیت ارزیابی شناختی آغاز می‌گردد. یعنی عملیات انجام گرفته توسط خود قهرمان داستان و یا بدعت‌گذار حرکت و کنش ارزیابی می‌شود.» (شعیری، ۱۳۸۵، ص ۶۶)

برای بررسی داستان بوبکر حصیری با توجه به الگوی کنش، ابتدا باید شخصیت‌های آن را بشناسیم و نشان دهیم که هریک در قالب کدام «عامل» عمل می‌کنند؛ در این داستان با تعدادی شخصیت اصلی و فرعی روبه‌رو هستیم. شخصیت‌های اصلی همان گردانندگان اصلی در هر کنش داستان هستند و شخصیت‌های فرعی که معمولاً در نقش کنشگران یاری‌دهنده و بازدارنده ظاهر می‌شوند، حول محور شخصیت اصلی عمل می‌کنند.

خواجه احمد حسن

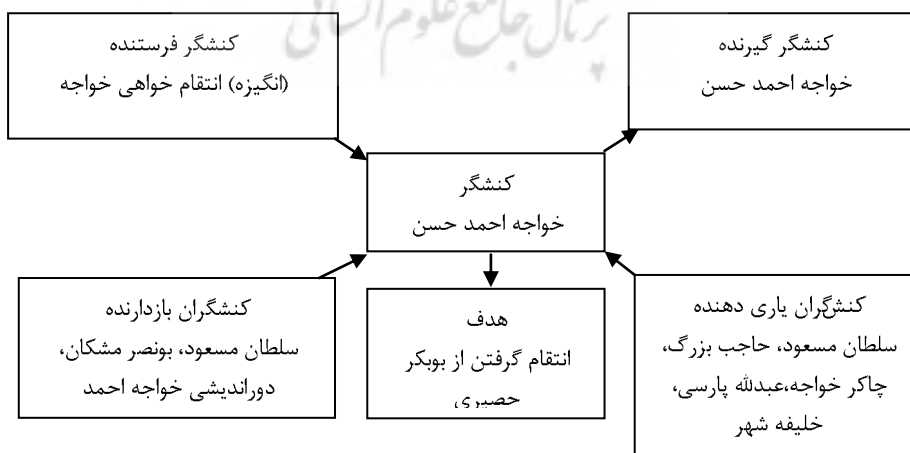
همان‌طور که پیش از این اشاره شد خواجه احمد حسن که در زمان وقوع داستان وزیر سلطان مسعود است، در زمان سلطنت سلطان محمود (سلطان سابق) نیز وزارت داشته، ولی مورد خشم سلطان قرار گرفته، بعد از مرگ وی، سلطان مسعود، دوباره او را به وزارت برگزیده است از اینرو خواجه احمد حسن قصد دارد به نوعی دشمنان سابق را - که در زندانی شدن او نقش داشته‌اند، یا بعد از زندانی شدن وی، نسبت به او یا اموال یا بازماندگانش رفتار ناپسند داشته‌اند - گوشمالی دهد و به قول بیهقی «این خواجه در کار آمد، بلیغ انتقام خواهد کشید». (بیهقی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۳) به همین دلیل، دشنام‌گویی بوبکر حصیری را بهانه می‌کند، زیرا به قول بیهقی «خواجه این را سخت خواهان بود که بهانه می‌جست بر حصیری تا وی را بمالد» (همان، ص ۲۱۰) اما در عین حال زیرک و دانا است و عواقب کارها را پیش چشم دارد و مترصد است تا در فرصت‌های مناسب که کسی نتواند بر او ایراد بگیرد، مقاصد خویش را عملی سازد. بنیادی‌ترین رابطه از دید الگوی گریماس «آن میلی است که بین فاعل و هدف حکمفرماست» (برتس، ۱۳۸۴، ص ۸۵) و در این داستان، میلی است که خواجه احمد حسن (فاعل) در گرفتن انتقام از بوبکر حصیری (هدف) دارد.



فرستنده وی در این زمینه انگیزه انتقام جویی و ابراز برتری و قدرت نسبت به بوبکر حصیری است، گیرنده این کنش نیز خود خواجه است که با مجازات کردن حصیری، خشمش فروکش می‌کند. در حقیقت خواجه با خود قرارداد می‌بندد که با گرفتن انتقام از حصیری حس انتقام‌خواهی خود را سیراب کند و از آنجا که مایل به انجام این کار است و خود را ملزم به آن می‌داند، افعال خواستن و بایستن در این کنش نقش دارند و همین‌طور به عنوان وزیر دربار توانایی انجام این کار را دارد (توانستن) و از آنجایی که فردی زیرک و دانا است، بیخوبی می‌داند که از چه راهی اجازه انتقام‌خواهی را از سلطان بگیرد (دانستن) و با مجهز بودن به این عوامل، توانش انجام این کنش را پیدا می‌کند و این کار را به انجام می‌رساند (مرحله کنشی) و حس انتقام‌خواهی وی نیز به ارزیابی این کار می‌پردازد و راضی می‌شود (مرحله ارزیابی).

سلطان مسعود، با فرستادن حاجب بزرگ برای زندانی کردن حصیری و پسرش جزو یاری دهندگان خواجه احمد است، ضمن اینکه حاجب بزرگ و بوعبدالله پارسی و خلیفه شهر نیز در مجازات حصیری و پسرش به خواجه کمک می‌کنند و همین‌طور چاکر خواجه نیز با آوردن خبر اسائه ادب حصیری، در زمره یاری دهندگان وی قرار می‌گیرد.

در مقابل، بونصر مشکان، خواجه را از این عمل باز می‌دارد و چون فرستاده سلطان است، سلطان در گروه بازدارندگان خواجه نیز قرار می‌گیرد. البته عقل و درایت و دوراندیشی خواجه هم وی را از این کار بازمی‌دارد. بنابراین، الگوی کنشگران مورد اشاره را با توجه به کنش خواجه احمد حسن می‌توان به شکل زیر ترسیم کرد:



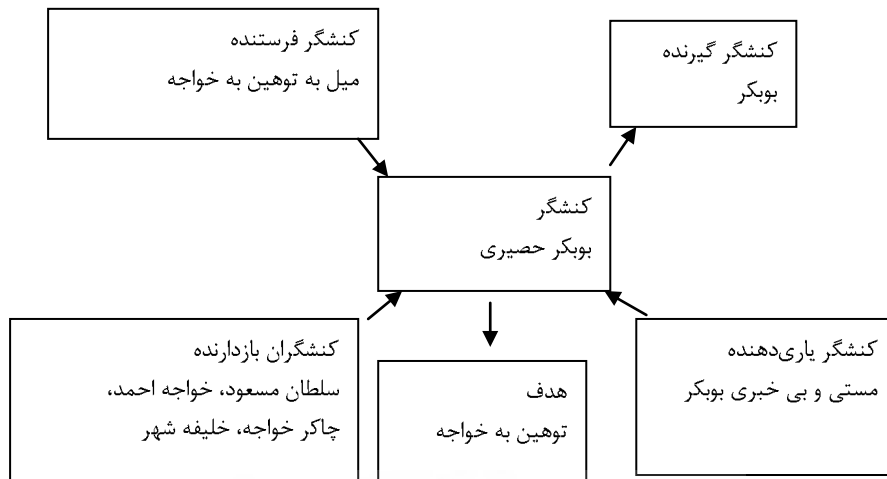
همان‌طور که ملاحظه می‌شود، نه تنها ه ر شش نقش الگوی گریماس در این داستان، وجود و حضور دارد که حتی تعدّد تعداد کنشگران یاری‌دهنده و بازدارنده نیز بر پویایی و تحرک داستان می‌افزاید. نکته درخور توجّه این است که در این الگو خواجه احمد حسن در چهار عامل نقشی حضور دارد (فرستنده، گیرنده، کنشگر و بازدارنده) و این نکته بیانگر این مطلب است که خواجه احمد حسن به عنوان وزیر دربار و عاملی قدرتمند در گفتمان سیاسی، دارای قدرت و نفوذ بسیاری است که وی را در پیشبرد این هدف یاری می‌دهد.

بوبکر حصیری

آنچه در این داستان از شخصیت بوبکر حصیری می‌بینیم، نمودی از فقیه و ندیم کم‌خردی است که در حال مستی، خطاب به یکی از بندگان خواجه احمد حسن، خواجه را دشنام می‌گوید و بنا به گزارش بیهقی «خطایی بر دست وی رفت در مستی». (بیهقی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۹) نیروهای یاری‌دهنده و بازدارنده وی، برعکس آن چیزی است که در الگوی کنش خواجه احمد دیدیم و فقط پسر وی، ابوالقاسم - که مست نیست و مرد خردمندی است - به گروه یاری‌دهندگان او اضافه می‌شود «بانگ بر غلامان زد که هوشیار بود و سوی عاقبت کار نیکو نگاه کردی و سخت خردمند بود» (همان، ص ۲۱۰)

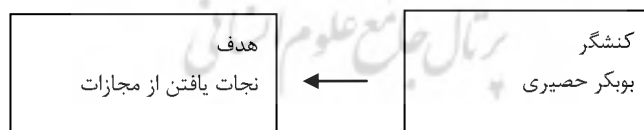
هدف بوبکر در این کنش خوار کردن خواجه از طریق دشنام دادن به اوست، وی اگرچه حالت عادی ندارد، به هر حال این کنش از او سر زده است. چاکر خواجه به دلیل سخن‌چینی‌ای که می‌کند، جزو بازدارندگان بوبکر است.

بوبکر حصیری در این داستان دارای دو کنش و به دنبال دست‌یابی به دو هدف است، هدف اول همان خوار داشتن خواجه است که الگوی آن به صورت زیر است:



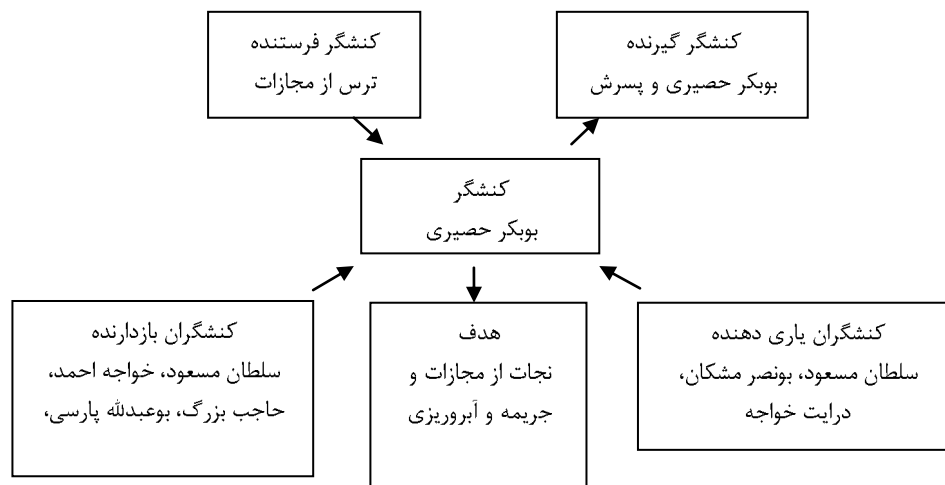
بوبکر حصیری، به سبب مستی و بی خبری مایل به دشنام دادن به خواجه است و همین حالت مستی موجب می شود که وی بخواهد و بتواند این کار را انجام دهد؛ زیرا در حالت هوشیاری وی نه توانایی این کنش را دارد (توانستن) و نه راهی برای انجام دادن آن می شناسد (دانستن). در حقیقت میل به توهین به خواجه، میلی است که در هوشیاری نیز وجود دارد؛ اما فقدان توانایی و ندانستن راهی برای انجام آن مانع از بروز این کنش می شود، حالت مستی این فقدان را برطرف می کند و امکان عمل فراهم می شود.

پس از آنکه بوبکر حصیری بر اثر این خطا، برای مجازات در اختیار خواجه قرار می گیرد، هدف دوم وی دست یابی به بخشش خواجه و رفع مجازات از خود و پسرش است:



با توجه به آنچه گفته شد، الگوی کنشگران بوبکر حصیری بعد از دستگیری به

شکل زیر است:



در مرحله دوم بوبکر، با خود قرارداد می‌بندد که از مجازات خواجه نجات یابد و خواستار انجام این کنش است (خواستن) و برای جلوگیری از آبروریزی خود و پسرش این کنش برایش لازم است (بایستن) اما به تنهایی توانایی انجام این کنش را ندارد و فقط با کمک سلطان و بونصر مشکان است که می‌تواند به هدف برسد (توانستن و دانستن) ضمن اینکه درایت و دوراندیشی خواجه احمد نیز در اجرای خواست سلطان، وی را در رسیدن به این هدف یاری می‌دهد و همانطور که در سیر داستان می‌بینیم این توانش باعث تحقق کنش مورد نظر می‌شود و بوبکر به خواسته خود می‌رسد.

سلطان مسعود

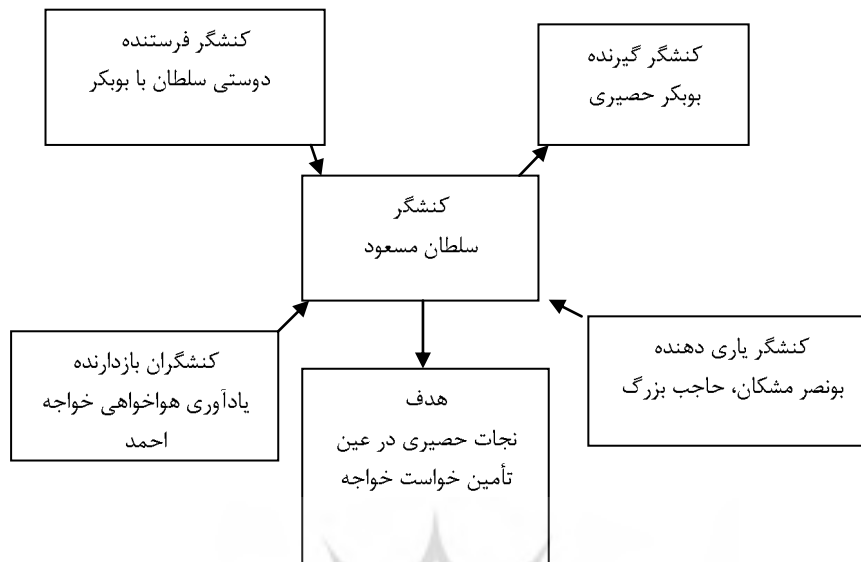
سلطان مسعود، در این داستان، در دو عامل ظاهر می‌شود، از یک سو نمی‌تواند با خواست خواجه بزرگ که به تازگی به وزارت منصوب کرده، مخالفت کند و به قول بیهقی «امیر به هیچ حال جانب وی را که دی خلعت وزارت داده، امروز به حصیری ندهد». (بیهقی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۰) و در نتیجه با خواست خواجه موافقت می‌کند و با فرستادن حاجب بزرگ برای مجازات حصیری، مطابق میل خواجه عمل می‌کند. و از سوی دیگر چون حصیری از یاران و هواداران اوست و معتقد است که «در هوای من

بسیار خواری دیده است»، (همان، ص ۲۱۴) مایل به مجارات وی و پسرش نیست و می‌گوید «چون ایشان دو تن درباستی، زود زود بیدست نیایند». (همان، ص ۲۱۸) در حقیقت، سلطان مسعود، در باطن قصد رعایت خواست و حال هر دو طرف را دارد و می‌خواهد هر دو را، که از زیردستان و مورد علاقه وی هستند، نگاه دارد، از اینرو برای رسیدن به این هدف، پس از موافقت با مجازات بوبکر حصیری، بونصر مشکان را برای شفاعت از جانب خود (یا در صورت ضرورت، از جانب سلطان) نزد خواجه احمد می‌فرستد و خواجه احمد نیز که با زیرکی خود فهمیده بونصر از جانب سلطان آمده است، «دانست که این حدیث از جایی می‌گویم» (همان، ص ۲۱۶) به شفاعت بونصر و در واقع به امر سلطان گردن می‌نهد و حصیری و پسرش را می‌بخشد. سلطان در پی دست‌یابی به هدف «صلح» بین دو طرف و رهایی حصیری است.



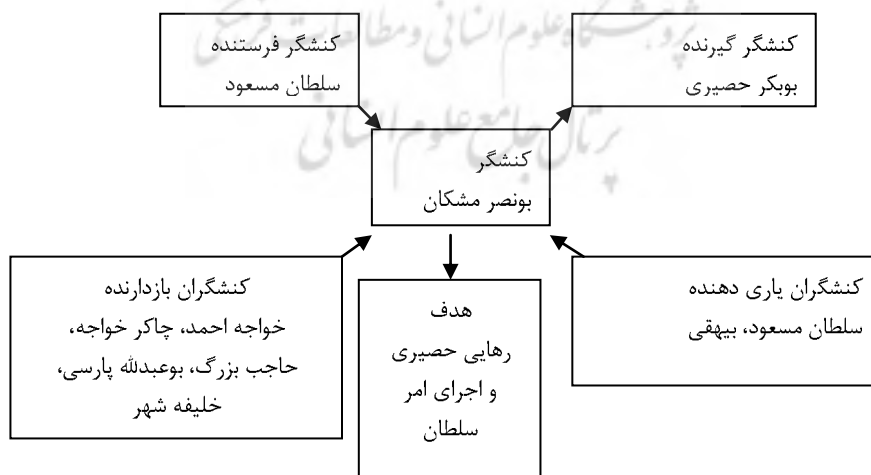
بونصر مشکان در رهایی حصیری به سلطان مسعود کمک می‌کند و حاجب بزرگ نیز در دلجویی سلطان از خواجه، وی را یاری می‌دهد. از آنجا که خواجه احمد حسن، وزیر سلطان است و در گذشته و حال از هواداران سلطان مسعود بوده است، یادآوری خاطراتی که وی با خواجه داشته است، به نوعی می‌تواند جزو نیروهای بازدارنده سلطان در این کنش باشد.

سلطان از آنجا که قدرت مطلق روایت است، توان انجام این کار را دارد و می‌خواهد و می‌تواند این کار را انجام دهد؛ در حقیقت، در این کنش سلطان مجهز به همه افعال (خواستن، بایستن، توانستن و دانستن) است.



بونصر مشکان

بونصر مشکان از طرف سلطان مسعود به نزد خواجه احمد حسن فرستاده می شود تا با زیرکی و کاردانی خود، برای بوبکر حصیری شفاعت و اختلافات بین آنها را حل کند؛ ولی شفاعت وی وقتی به ثمر می رسد که از کمک عامل سلطان به عنوان عامل ضمنی نیز استفاده می کند؛ ضمن اینکه - علاوه بر آن - در مرادده با سلطان و دادن گزارش به وی، از بیهقی نیز به عنوان پیک (عامل یاری دهنده) استفاده می کند. نیروهای بازدارنده وی در این کنش خواجه احمد و زیردستان او هستند.

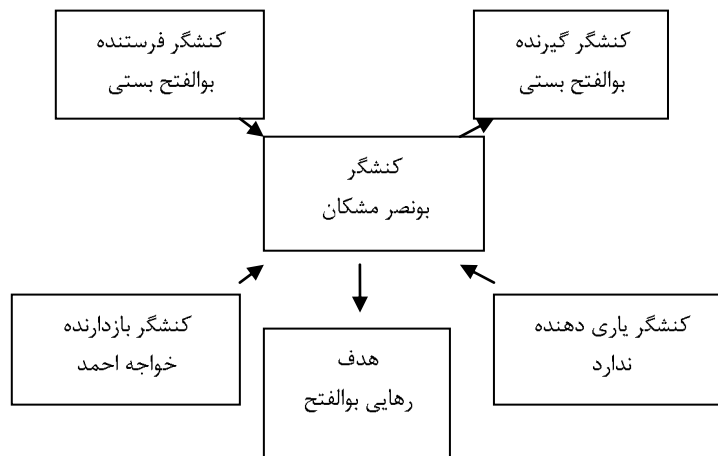


در فرایند روایی این کنش، فرستنده سلطان مسعود است که با بونصر مشکان قرارداد می‌بندد تا برای رهایی حصیری اقدام کند، بونصر از آنجا که از طرف سلطان فرستاده شده است خود را ملزم به انجام این عمل می‌داند (بایستن) و خواستار انجام آن است (خواستن) از آنجا که وی از طرف سلطان فرستاده شده است، توانایی و قدرت انجام این کار را دارد (توانستن) و از آنجا که فردی کاردان و زیرک است، راه نرم کردن خواجه را می‌داند (دانستن) و چون از مرحله توانشی می‌گذرد، وارد مرحله کنشی می‌شود و این کار را بخوبی انجام می‌دهد و در مرحله ارزیابی موجب خشنودی سلطان می‌شود «بونصر را بگوی آنچه در باب حصیری کرده ای سخت صواب است.» (بیهقی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۷)

یکی دیگر از کسانی که از تیغ انتقام خواجه در امان نمانده بود، بوالفتح بستی است. وی نیز به دلیل ژاژخایی (یاوه گویی) در دوران معزولی و زندانی بودن خواجه احمد، در زمره کسانی بود که پس از به صدارت رسیدن مجدد او، بازداشت شده بود و در اصطبل خواجه احمد به ستوربانی گمارده شده بود تا تنبیه شود. این داستان نیز که خود داستان دیگری است، در این مرحله به حوزه این داستان وارد می‌شود و با آن فصل مشترکی پیدا می‌کند. بوالفتح نیز وقتی بونصر را در راه مسیر منزل خواجه احمد می‌بیند، می‌خواهد که در نزد خواجه، شفیع او شود و بونصر هم از او شفاعت می‌کند و می‌گوید: «در راه، بوالفتح بستی را دیدم، خلقانی پوشیده و مشککی در گردن، و راه بر من بگرفت: قریب بیست روز است که در ستورگاه آب می‌کشم، شفاعتی بکنی ...» (بیهقی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۵)



و سرانجام بوالفتح بستی نیز به شفاعت بونصر، از سوی خواجه احمد بخشیده می‌شود.



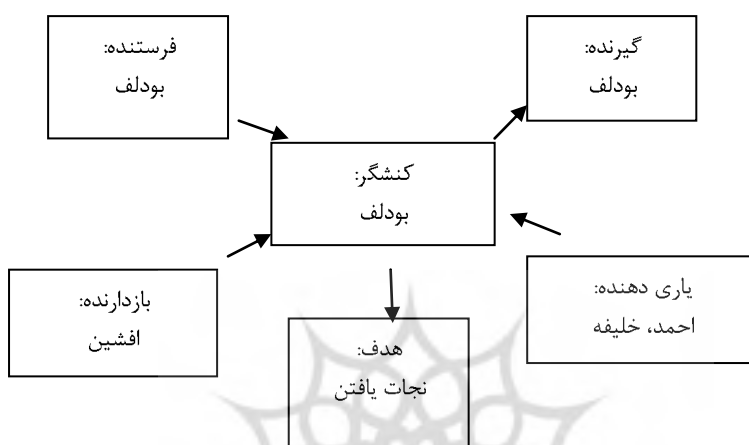
بوالفتح با بونصر قرار شفاعت می‌گذارد (عقد قرارداد) و بونصر نیز مجهز به افعال توانشی است و از این رو در مرحله کنشی موفقاً به انجام کنش می‌شود و موجبات رهایی بوالفتح را فراهم می‌کند.

حکایت افشین و بودلف:

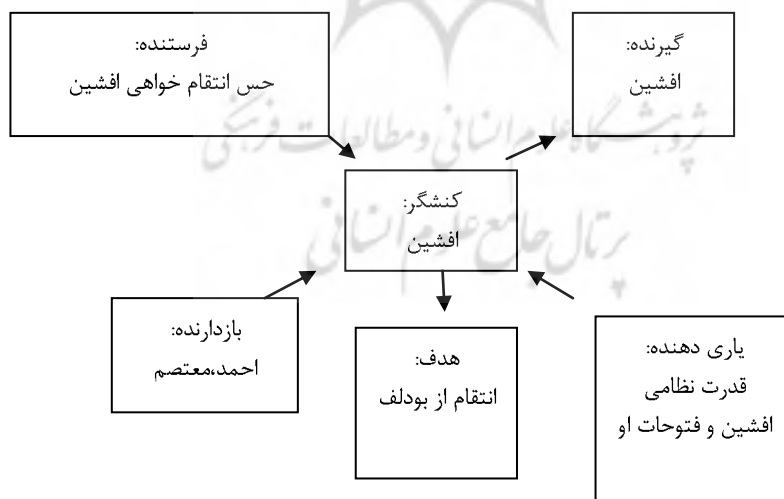
بیهقی، در دنباله داستان بوبکر حصیری به ذکر حکایت افشین و بودلف می‌پردازد که از لحاظ ساختاری به داستان بوبکر حصیری شباهت دارد: «حکایتی خواننده ام در اخبار خلفا که بروزگار معتصم بوده است و لختی بدین ماند» (بیهقی، ۱۳۸۵، ۲۲۰). ابولحسن افشین که از سرداران بزرگ معتصم است با بودلف که از هواداران معتصم است دشمنی دارد و به دنبال بهانه‌ای می‌گردد تا خون او را بریزد، بعد از سرکوبی قیام بابک خرمدین از خلیفه می‌خواهد تا بودلف را به وی سپارد، معتصم نیز می‌پذیرد اما بعد پشیمان می‌شود و احمد بن ابی دؤاد را برای شفاعت نزد افشین می‌فرستد و سرانجام احمد موفقاً به نجات بودلف می‌شود. در این داستان، معتصم مانند سلطان مسعود، احمد بن ابی داود مانند بونصر مشکان، افشین مانند خواجه احمد و بودلف

مانند بوبکر حصیری عمل می کنند که کنش این کنشگران مطابق جداول زیر قابل ارائه است:

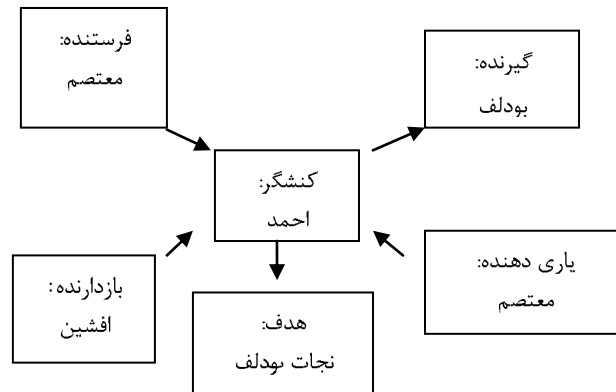
بودلف:



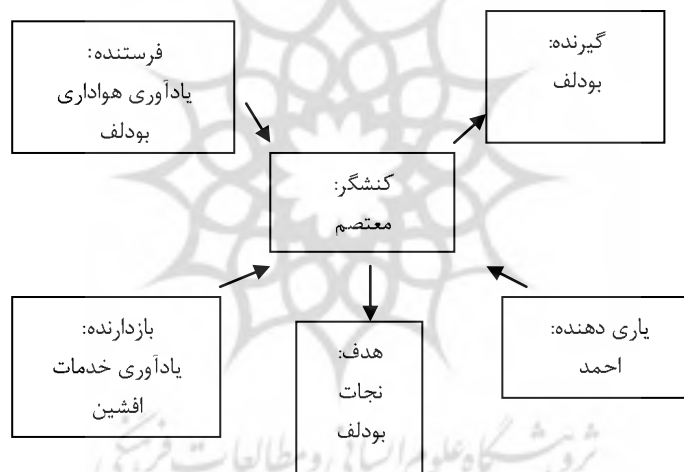
افشین:



احمد:



خلیفه:



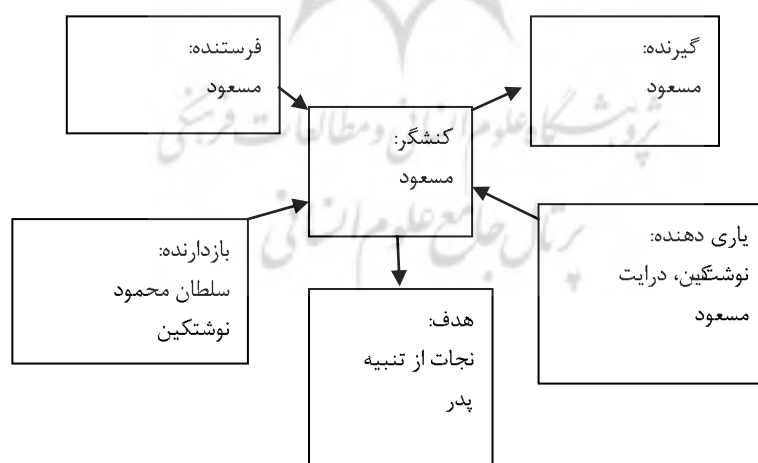
داستان خیشخانه:

این داستان در مورد روزگار جوانی سلطان مسعود است که مطابق معمول جوانان دور از چشم پدر، به عیش و نوش می پرداخت و به قول بیهقی «جوانان را شرط است که چنین و مانند این بکنند.» (بیهقی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۳) سلطان محمود نیز در مقام پدر، پیوسته مراقب اعمال و رفتار فرزند خود بود و جاسوسانی را پنهانی در اطراف او

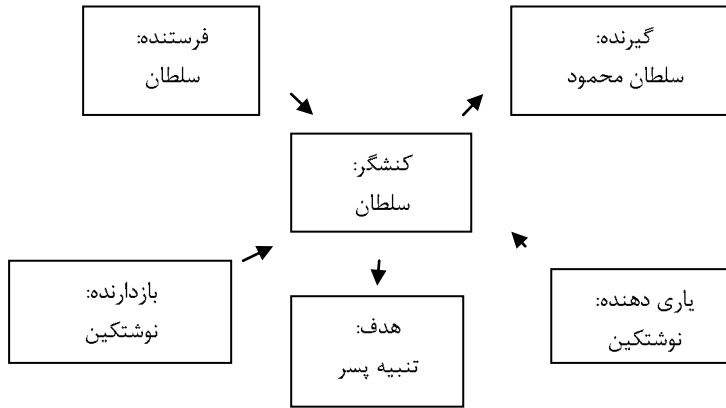
گماشته بود تا کارهای او را گزارش کنند و مسعود نیز متقابلاً بر پدر جاسوسانی گمارده بود. جاسوسان سلطان محمود برای او از ساختن خیشخانه خبر می‌برند، وی نیز پیکی را روانه هرات می‌کند تا صحّت موضوع را بررسی کند. نوشتگین، خادم، در این داستان کارکردی دوگانه دارد، هم در جایگاه یاری‌دهنده سلطان محمود است و هم در جایگاه بازدارنده وی، یعنی جاسوس هر دو است. وی از این ماجرا مسعود را آگاه می‌کند و مسعود نیز تا پیش از رسیدن پیک، به علاج واقعه می‌پردازد بنابراین از جانب پدر تنبیه نمی‌شود.

داستان خیشخانه نیز بر مبنای الگوی گرماس قابل تطبیق است، سلطان محمود به قصد تنبیه مسعود پیکی را روانه هرات می‌کند؛ اما مسعود با درایت و کیاست خود می‌تواند از این واقعه سالم بیرون برود، زیرا وی نزدیکترین خادم پدرش یعنی نوشتگین را با خود همراه می‌کند تا گزارش کارهای پدرش را به او بدهد. الگوی کنش این داستان بر مبنای زیر است:

مسعود:

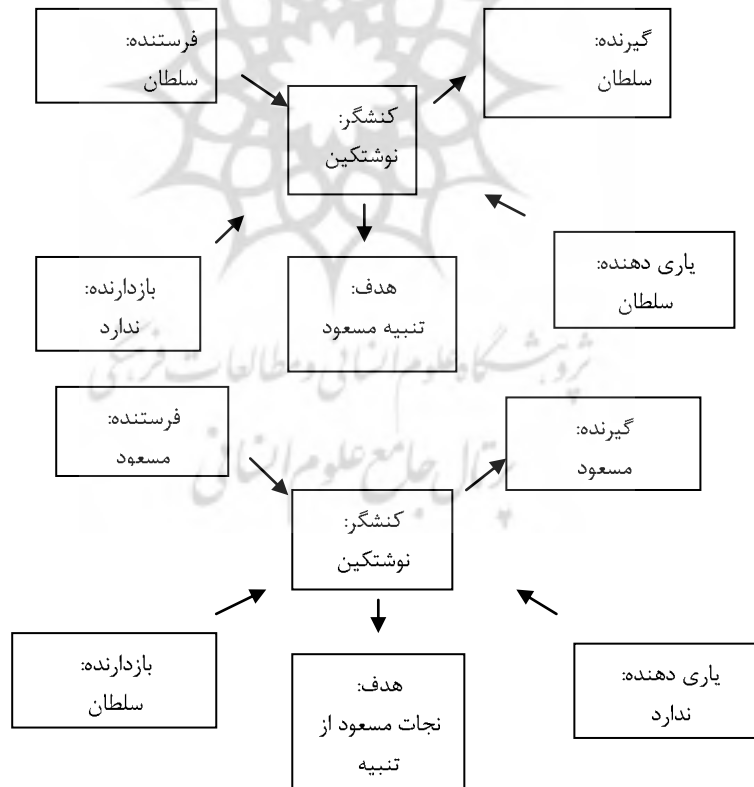


سلطان محمود:



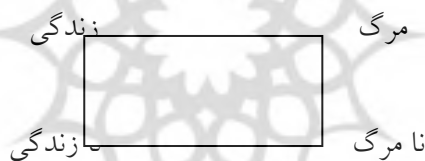
نوشتکین:

همانگونه که ذکر شد این کنشگر دارای دو کارکرد مخالف است، از یک سو خادم خاص سلطان است و از دیگر سو برای مسعود جاسوسی می‌کند:



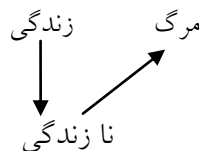
بررسی متون از طریق مربع معنائشناسی:

همان‌گونه که گفته شد، گریماس در بحث ژرف‌ساخت متن، مربع معنائشناسی را مطرح می‌کند که جایگاه مفاهیم انتزاعی و بنیادی روایت است، وی نیز مانند همه متفکرین ساختارگرا درک تقابل‌های دوگانه موجود در متن را مقدمه فهم ساختار بنیادی دلالت (معنا) می‌داند، همان‌طور که منش و طبیعت انسان بر اساس تقابل‌های دوگانه‌ای چون سیاه، سفید-روز، شب-خوب، بد و... دنیا را معنادار می‌کند، در ساختار یک اثر ادبی نیز باید به دنبال تقابل‌های دوگانه‌ای بود که معنا را می‌سازند و برای این کار از آنچه خود مربع معنائشناسی می‌نامد، استفاده می‌کند. «مربع نشانه‌شناسیک با بهره‌گیری از عدم توازن میان دو شکل مختلف مخالف دوتایی، مفاهیم ایستای دوتایی را به حرکت در می‌آورد.» (هارلند، ۱۳۸۵، ص ۳۶۶) در این مربع هر مفهوم با متقابل و نقیض خود در هر یک از اضلاع مربع قرار می‌گیرد، مثلاً مقابل زندگی مرگ و نقیض آن نازندگی است.

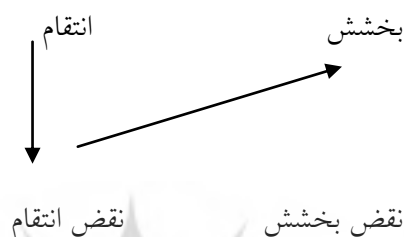


پس، آنچه در وهله اول مهم است، وجود دو مفهوم متضاد است (مرگ ≠ زندگی) که دو ضلع مربع را تشکیل می‌دهند و با منفی کردن هر یک از این متضادها، نقیض آنها به دست می‌آید. در واقع مربع معنائشناسی، چکیده و خلاصه سیر روایی داستان است و به همین جهت حرکتی پویا دارد، هر داستانی همیشه با یک تغییر معنا همراه است از اینرو در ابتدا باید مفهومی نقض شود تا بتواند به مفهوم متضاد خود برسد؛ یعنی در حرکت از زندگی به سوی مرگ، ابتدا باید زندگی را نقض کنیم تا به مقابل آن که مرگ

است دست یابیم:



در بررسی داستان بوبکر حصیری نیز ما با چنین حرکت پویایی مواجه هستیم، سیر داستان از انتقام به سوی بخشش است، خواجه احمد حسن در ابتدا قصد گرفتن انتقام از بوبکر حصیری را دارد، اما با شفاعت بونصر مشکان و نفوذ سلطان مسعود، این احساس به بخشش تبدیل می‌شود. این حرکت در مربع نشانه‌ای به شکل زیر نمایان می‌شود:



همان‌طور که ملاحظه می‌شود ابتدا انتقام نقض می‌شود و بعد بخشش صورت می‌گیرد.

در داستان افشین و بودلف نیز همین اتفاق می‌افتد. افشین که قصد کشتن بودلف را دارد، با دخالت و شفاعت احمد بن ابی داود و ترس از خلیفه این کنش را انجام نمی‌دهد و به اجبار از ریختن خون بودلف می‌گذرد. سیر روایی داستان خیشخانه به سوی مجازات مسعود پیش می‌رود اما با کیاست خود مسعود که حتی جاسوسان پدر را نیز، مطیع خود کرده بود، از مجازات نجات می‌یابد؛ بنابراین داستان از تنبیه به سوی بخشش حرکت می‌کند.

نتیجه‌گیری

بررسی سه داستان مذکور نشان می‌دهد که این داستانها در سیر روایی خود از وضعیتی آغازین به وضعیتی ثانوی می‌رسند و در این بین، تغییر و تحولاتی در داستان ایجاد می‌شود که عمدتاً توسط کنشگران انجام می‌شود. بنابراین کارکرد کنشی یکی از

مهمترین کارکردهای موجود در این دو داستان است. در حقیقت آنچه باعث تحرک و پویایی داستان شده است وجود همین عوامل کنشی است که در ساختاری منسجم باعث شکل‌گیری معنا گشته است.

در بررسی این سه داستان دریافتیم که چگونه عوامل کنشی با توجه به موقعی‌تی که در ساختار داستان دارند، می‌توانند به هدف خود دست یابند، عامل خواجه احمد حسن با توجه به جایگاهی که در گفتمان سیاسی دارد می‌تواند به خواسته خود برسد و همین‌طور عامل سلطان که در جایگاه بالاتری از وی قرار دارد، قادر است که تمام عوامل کنشی دیگر را تحت الشعاع خواسته خود قرار دهد، از اینرو این عوامل کنشی با توجه به جایگاهی که در ساختار داستان می‌یابند عمل می‌کنند و معنا را به وجود می‌آورند. همچنین بررسی این داستانها بر مبنای مربع معناشناسی نشان می‌دهد که معنای داستان، حاصل تقابله‌ها و تضادهای معنایی موجود در متن است؛ بنابراین بررسی داستان بوبکر حصیری بر اساس الگوی کنش گریماس، بیانگر آن است که تاریخ بیهقی، اگرچه از متون تاریخی کلاسیک فارسی است اما با توجه به مباحث جدید علم روایت، همچون یک متن داستانی قابل تحلیل است، پس یک اثر ادبی نیز هست.

از اینرو آنچه تاریخ بیهقی را از حدّ یک اثر تاریخی فراتر می‌برد و در زمره آثار ادبی قرار می‌دهد؛ ساختار روایی این اثر است که حالتی داستان گونه به آن می‌بخشد و خشکی تاریخ را با طراوت روایت در هم می‌آمیزد. پس بی‌سبب نیست که پس از گذشت قرن‌ها و سالهای متمادی، این کتاب همچنان بر تارک ادبیات مثنوی فارسی

می‌درخشد و حقیقت خوانندگان کم حوصله امروز را نیز به خود جذب می‌کند. در پایان

الگوی کنش سه داستان مورد بررسی در قالب نمودار ارائه می‌شود:

کنشگر	هدف	گیرنده	فرستنده	یاری‌دهنده	بازدارنده
سلطان مسعود معتصم	نجات بوبکر نجات بودلف	بوبکر بودلف	یادآوری هواخواهی بوبکر دوستی بودلف	بونصر مشکان حاجب بزرگ احمد بن ابی داود	یادآوری هواخواهی خواجه یادآوری فتوحات افشین
بونصر مشکان احمد نوشگین	رهایی بوبکر رهایی بودلف نجات، مجازات مسعود	بوبکر بودلف مسعود، سلطان	سلطان معتصم مسعود، سلطان	ندارد ندارد ندارد، سلطان	خواجه احمد افشین سلطان، مسعود
خواجه احمد افشین سلطان محمود	انتقام از حصیری انتقام از بودلف تنبیه مسعود	خواجه احمد افشین سلطان محمود	خواجه احمد افشین سلطان محمود	سلطان، حاجب، چاکر عبدالله، خلیفه شهر معتصم، زبردستان افشین نوشگین	سلطان، بونصر دوران‌دیشی خواجه معتصم، احمد، ترس از خلیفه نوشگین
بوبکر بودلف مسعود	نجات یافتن نجات یافتن نجات یافتن	بوبکر بودلف مسعود	بوبکر بودلف مسعود	سلطان، بونصر معتصم، احمد نوشگین	خواجه احمد، سلطان افشین، معتصم سلطان محمود

منابع و مأخذ

الف) کتابها

- ۱- احمدی، بابک، (۱۳۸۸)، ساختار و تأویل متن، چاپ دهم، تهران، نشر مرکز.
- ۲- _____، (۱۳۸۷)، حقیقت و زیبایی، چاپ پانزدهم، تهران، نشر مرکز.

- ۳- اخوت، احمد، (۱۳۷۱)، دستو زبان داستان، اصفهان، فردا.
- ۴- مکاریک، ایرناریم، (۱۳۸۵)، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، مهران مهاجر، محمد نبوی، چاپ دوم. تهران، آگه.
- ۵- اسکولز، رابرت، (۱۳۸۳)، درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ دوم، تهران، آگه.
- ۶- برتنس، هانس، (۱۳۸۴)، مبانی نظریه ادبی، محمدرضا ابوالقاسمی، تهران، نشر ماهی.
- ۷- بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۸۵)، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، مهتاب.
- ۸- چندلر، دانیل، (۱۳۸۷)، مبانی نشانه‌شناسی؛ مهدی پارسا، تهران، سوره مهر.
- ۹- سجودی، فرزانه، (۱۳۷۷)، گرماس و معنی‌شناسی ساختارگرا، دنیای تغذیه.
- ۱۰- -----، (۱۳۸۷)، نشانه‌شناسی کاربردی، تهران، نشر علم.
- ۱۱- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۸)، نقد ادبی، تهران، انتشارات فردوس.
- ۱۲- شعیری، حمیدرضا، (۱۳۸۱)، مبانی معناشناسی نوین، تهران، انتشارات سمت.
- ۱۳- -----، (۱۳۸۵)، تجزیه و تحلیل نشانه - معناشناختی گفتمان، تهران، انتشارات سمت.
- ۱۴- دینه سن، آنه ماری، (۱۳۸۰)، درآمدی بر نشانه‌شناسی، ترجمه مظفر قهرمان، آبادان، پرسش.
- ۱۵- کالر، جاناتان، (۱۳۸۸)، بوطیقای ساختارگرا، ترجمه کورش صفوی، تهران، مینوی خرد.
- ۱۶- گردیزی، محمود، (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، نشر دنیای کتاب.
- ۱۷- محمدی، محمد هادی، علی عباسی، (۱۳۸۱)، صمد، ساختار یک اسطوره، تهران، چیستا.

۱۸- هارلند، ریچارد، (۱۳۸۵)، درآمدی تاریخی بر نظریه ادبی از افلاطون تا بارت ، ترجمه علی معصومی، شاپور جورکش، چاپ دوم، تهران، چشمه.

ب) مقالات

- ۱- بلک معین، مرتضی، (۱۳۸۲)، «رابطه نشانه‌شناسی معناشناسی و ادبیات کودک»، کتاب ماه کودک و نوجوان، صص ۱۷۹-۱۸۷.
- ۲- کاسی، فاطمه، (۱۳۸۷)، «تحلیل ساختاری داستان پادشاه سیاهپوش از منظر بارت و گریماس»، ادب پژوهی، صص ۱۸۳-۲۰۰.

